

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه شعراء (جله نم)

جله خانوادگی - اسناد اخوت ۱۳/۰۲/۹۶

انشاء الله که اعیاد مبارک شعبان موجب سرور قلب ما و قرب الی الله شود و انشاء الله بتوانیم شب قدر را درک کنیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

هدایت ما موجب خرسندی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد شد. ان شاء الله با هدایت خودمان امام زمان را خشنود کنیم. به نوعی اگر به فکر خودمان نیستیم به فکر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشیم. برای هدایت شدن خودمان صلواتی ختم بفرمایید.

چون آیات اولیه سوره مبارکه شعرا بنظر خیلی مهم می آید، این آیات را هر هفته با هم مرور می کنیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶) أُولَئِكَ يَرَوْنَ إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

۹ آیه اول خیلی مهم است از این جهت که کلیت جریانی که در اقوام و همچنین توسط انبیاء اتفاق می افتد را به نوعی بیان می کند. آیه ۷ مهم ترین اتفاقی که در انسان باید بیافتد را بیان می کند.

در آیه ۷ نشان می دهد که اگر انسان بخواهد به هدایت نزدیک شود، یکی از راههایش این است که گیاه شناس شود. منتها گیاه شناس قرآن با گیاه شناس معمولی فرق دارد. گیاه شناس قرآن در نبات شناس و رویش شناس است. یعنی می تواند تشخیص دهد چه زمینی چگونه رویشی را به عمل می آورد. حالا ممکن است این زمین طول و عرض

جغرافیایی داشته باشد. انسان‌هایی از آن رویش پیدا کنند و یا اقوامی از آن رویش پیدا کنند و یا حتی گیاهی از آن رویش پیدا کند. در سوره مبارکه اعراف بحث بلد طیب را مثال می‌زند: «وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ». می‌گوید خداوند از آسمان باران را نازل می‌کند منتها بلد طیب است که گیاه از آن رویش پیدا می‌کند آن که خبث است یک قسمت‌هایی بصورت کم و ناچیز گیاه از آن رویش پیدا می‌کند. لذا بحث شناخت گیاه، رویش، و اینکه چه می‌شود که انسان رویش پیدا می‌کند و استعدادهایش شکوفا می‌شود، مهم است.

همه ما فطرت داریم. بذر توحید در وجود ما است اما چه می‌شود که علم اسماء الله در ما شکوفا می‌شود؟ تبدیل به میوه می‌شود و ثمره می‌دهد؟

هر انسانی دانه است اما میزان ثقل آن در این سوره مطرح شده است. بعضی از این اسرار در قالب قوم حضرت موسی (علیه السلام) مطرح شده است. حضرت موسی (علیه السلام) حکومت اجتماعی تشکیل داد برائت از طاغوت داشت، فرعون را شناخت، زمینه‌های حکومت فرعون را متزلزل کرد. همچنین به ما توصیه می‌کند که فرعون‌های زمان‌مان را بشناسیم و از فرعون‌ها برائت پیدا کنیم تا گیاه‌مان رویش پیدا کند (این مربوط به داستان حضرت موسی (علیه السلام)).

حضرت ابراهیم (علیه السلام) جریان بت پرستی را رقم زد. انسان‌ها باید از بت پرستی رهایی پیدا کنند. وقتی انسان از بت پرستی رهایی پیدا کند، زمینش طیب و رویش پیدا می‌کند. یکی یکی اقوام را برای ما مثال زد. یکی اسراف مانع رویش‌اش بود و یکی دیگر جبار بودن مانعش بود و.... و ما هر جلسه‌ای تقریباً یکی از این اقوام را مطرح کردیم تا رسیدیم به آیات ۱۷۶.

درواقع زمین گاهی شور می‌شود و گیاه رویش پیدا نمی‌کند. چه وقت‌هایی زمین شور می‌شود؟ حالت‌های زیر است:

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۱۷۹) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ
إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱)

اینکه هر کسی حقوقی که از جانب دیگران هست را برایش بشناسد و در ادا کردن آن حقوق کم نگذارد. اگر کسی این کار را نکند، زمینش شور می‌شود و دیگر به زوج کریم تبدیل نخواهد شد.

وَزُنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲)

هر چیزی برای وزن کردنش ترازوی مخصوصی دارد و شما باید آن ترازوی مخصوص را به کار ببرید.

مثلا در روابط خانوادگی ترازوی مخصوصی را باید به کار ببرید. در مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی، اقتصادی، هر کدام ترازوی مخصوصی دارد. باید از اینکه هر کسی ترازوی خودش را به میان بیاورد، عدول کنیم و براساس حق بسنجیم در این صورت حق دیگران را ادا کنیم. اما اگر ترازوی خودمان باشد، همیشه آن ترازو به نفع خودمان تصمیم می‌گیرد. مهم ترین مشکل انسان‌ها هم این است که هر کسی متناسب با وضعیت خودش و منافع خودش یک ترازویی برای خودش تنظیم می‌کند که عقربه آن همیشه به نفع خودش می‌چرخد.

در اینجا می‌گوید «قسطاس المستقیم»: ترازویی که بر مدار حق است را وسط بگذارید.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳)

نشان می‌دهد که اگر کسی حق دیگری را ادا نکرد و به این سمت که حق کسی را ادا نکند مثلا اگر به این سمت حرکت کنیم که فرضا حق پدر را و پدر حق فرزند را، زوج حق همسر را و زوجه حق زوج را و معلم حق شاگرد را و شاگرد حق معلم را و ادا نکند، فساد در جامعه اتفاق می‌افتد.

سوال: فساد در جامعه به واسطه چه فرآیندی همه گیر می‌شود؟

به واسطه کم فروشی. یعنی هر کس خودش معیار حق را بداند. وقتی هر کس خودش معیار حق را دانست، بر اساس آن تنظیم می‌کند.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳)

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولَى (۱۸۴)

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵)

جلسه پیش در مورد سحر تقریبا مطالب مفصلی را مطرح کردیم. ظاهرا یکی از جوهری که انسان مسحور می‌شود و دچارش می‌شود، غفلت از حقوقی است که بر گردنش اوست. اگر کسی در ذهنش و در فکرش اینطور باشد که دیگران چرا حق مرا نمی‌دهند و به فکر این نبود یا کمتر بود که چرا حق دیگران را نمی‌دهد، او مسحور است. سحر زده است.

او سحر شده است. یعنی تقاضاهایی که دارد همیشه غیرمعمول است. دست خودش هم نیست یعنی خیلی چیزهایی که از اطرافیان می‌خواهد، دست خودش نیست! باید دریافت کند و اگر هم به او ندهند غصه می‌خورد و دعوا به راه می‌اندازد. بستگی دارد که اخلاقش چگونه باشد. بعضی‌ها در خودشان می‌ریزند و افسرده می‌شوند و بعضی‌ها در ابراز می‌کنند و زورگو می‌شوند. یعنی این‌ها بستگی به موقعیت فرد دارد که پدر باشد یا فرزند. زورش برسد یا نه! اگر زورش برسد، زورگو می‌شود و اگر نرسد، افسرده می‌شود. همه این‌ها تابع شرایط است.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نُنْظِقُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶)

حضرت شعیب (علیه السلام) به قومش گفت که کم فروشی نکنید. آنها گفتند این که تو می‌گویی کم فروشی نکنیم و حقوق دیگران را به حق بدهیم به این دلیل می‌گویی که سحر شده ای ای پیامبر!

خیلی جالب است! این که تو می‌گویی عدالت را برقرار کنیم و کم نفروشیم و حق هرکسی را آنطور که باید بدهیم و در حق دیگران ظلم نکنیم، به این دلیل است که تو سحر شده ای! اگر سحر نشده بودی می‌گذاشتی تا ما همینطور زندگی می‌کنیم، زندگی کنیم خوب و خوش.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷)

معلوم است که حضرت شعیب (علیه السلام) آنها را از عذاب بیم داده است که اینکار را نکنید و وضعتان بد می‌شود و عذاب می‌آید و روزگارتان در هم پیچیده می‌شود.

آنها می‌گویند (آیه ۱۸۷): دیگر خسته شدیم از بس این حرفها را زدی! اگر واقعا راست می‌گویی یکی از این عذاب‌ها را نازل کن.

سوال: می‌شود کمی راجع به کم فروشی توضیح دهید؟

- ببینید هرکسی از جهتی نسبت به دیگری حقی دارد و هیچ وقت هم این حق مطلق نیست، غیر از خداوند. خدا اینگونه نیست که به کسی حقی داشته باشد. فقط همه نسبت به او مسئولند و او نمی‌تواند و نباید به کسی پاسخی دهد. اصلا سیستم خدا فرق دارد. اما اگر در سیستم مخلوق باشد، مثلا رسول و پیامبر بشود، او وظیفه دارد که رسالت را به دقت به دیگران برساند و بخل هم نرزد و کم هم نگذارد. و نیز آن کسی که تابع است وظیفه اش این است که بشنود و تبعیت کند. حق از اینجا شروع می‌شود. حالا اگر کسی احکام شریعت را انجام ندهد، در قبال رسول کم فروشی می‌کند. یعنی وظیفه خودش را در قبال رسول یا ولی الهی ادا نمی‌کند و

سوال: انسان می‌تواند این کم فروشی را در قبال خودش هم داشته باشد؟

- اگر حق باشد بله، هرجایی که حق باشد، کم فروشی هم وجود دارد.

مثلا یک نفر حق چشم را ادا نمی‌کند، حق گوش را ادا نمی‌کند. هرجایی که حق و داد و ستد است، این جریان نیز وجود دارد. اما بیشترین کم فروشی در رابطه با دیگران است زیرا همانطور که گفتیم اسراف، عدم تعادل است اما کم فروشی در رابطه با حقوق دیگران مطرح می‌شود. پس بهتر است این واژه را استفاده کرد.

پس یکی از کارهایی که ما را از سحر بیرون می‌آورد این است که:

۱) اطراف خودمان را نگاه کنیم و روابط خودمان با دیگران را بسنجیم.

۲) مثلا رابطه خواهر برادری، رابطه انسانیت، رابطه زوجیت، رابطه اخوت و ...، مجموعه‌ای از این روابط را ببینیم. ما چقدر رابطه داریم و با چه کسانی در ارتباط هستیم؟ حقوق این روابط را بشناسیم و بجای اینکه از دیگران انتظار داشته باشیم تا حقوق ما را ادا کنند، حقوق آنها را ادا کنیم. به این شکل از سحر خارج می‌شویم.

شناخت انواع روابط:

ما گاهی روابط را نمی‌شناسیم به این صورت که اگر زوجی یا زوجه‌ای به دیگری ظلمی کرد، حق زوجیت را ادا نکرده است. حق ایمانی را ادا نکرده است، حق همسایگی، حق دوستی، حق انسانیت را ادا نکرده است. زوجیت حق انسانی، حق ایمانی و حق مسلمانی را ساقط نمی‌کند. اگر کسی با فرد دیگر ازدواج کرد، بهر حال اگر این‌ها مسلمان باشند، حق مسلمانی دارند. زوجیت حق هم‌میهنی را ساقط نمی‌کند، زوجیت حق همشهری را ساقط نمی‌کند. ما وقتی یک رابطه بسیار خوبی با کسی پیدا می‌کنیم، همه حقوق قبلی را ساقط می‌کنیم. فکر می‌کنیم رابطه زوجیت یک رابطه استقلالی است و غیر از بقیه است! در حالیکه اینطور نیست و زوجیت همان روابط ایمانی، مسلمانی، همجواری و مصاحبت است که فقط یک رابطه دیگری روی آن اضافه شده است. نه اینکه آن یک رابطه مستقل باشد و اینها هم یک رابطه دیگر!

پس اگر کسی بخواهد حق زوجه خودش را و یا برعکس زوجه‌ی بخواهد حق زوج خود را بدهد، باید حق انسانی، حق مسلمانی، حق ایمانی و... را بشناسد و آن را ادا کند، در این صورت می‌شود «قسطاس المستقیم».

شما می‌گویید فلانی حرفی زد که من خیلی ناراحت شدم. بله این کاملا مشخص است که سحر است، چرا؟ چون شما باید بلافاصله راجع به حرفی که او زد و شنیدی فکر می‌کردی که من چه حقی از او را ادا نکردم که او این

حرف را به من زد. نه اینکه نگاه کنی ببینی او چه تقصیری نسبت به تو دارد و بعد بلافاصله متوقع شوی که من باید در فلان موقعیت فلان کار را می کردم و در نهایت به من برمی خورد. چرا؟ سحر یعنی همین که انسان از حرف های معمولی هم ناراحت می شود و به او بر می خورد. در حالیکه نباید بربخورد. نگاه می کنی و می بینی که یا حقی را ادا کرده ای و یا نکرده ای. انسان ها با خدا معامله می کنند و نه با مردم. اگر یک نفر با خدا معامله کرد اما کسی حقش را به او نداد: «قل لا اسالکم علیه اجرا» (۹۰ انعام) ما اجر از شما نمی خواهیم از خدا اجر می خواهیم.

انسان با خدا معامله می کند. پس اگر انسان به سمت به داد و ستد با مردم حرکت کرد، یعنی «قسطاسش مستقیم» نیست. قسطاس یا ترازویش را خودش چیده است. اغلب سحرهایی که انسان ها در دایره انسانی دارند از این ناحیه است. اغلب اضطراب ها از این ناحیه است. حالا اگر یک موقعی خواستید راجع به چیستی اضطراب کند و کاو کنید، متوجه می شود که علت همین است. نگرانی هایی که انسان دارد از همین ناحیه است. ناراحتی هایی که برای خودشان می تراشند، از این ناحیه است. افسردگی هایی که دارند، از این ناحیه است. دامنه وسیعی دارد. ما تقریباً یک کار آماری کردیم و دیدیم همه افرادی که به نوعی گرفتار افسردگی هستند، گرفتار کم فروشی هستند.

خیلی چیز عجیب و جالبی است. یعنی کافی است انسان به مسئله حقوق واقف شود، دیگر نه افسردگی به سراغش می آید و نه اضطراب. از همه بیماری ها و اختلالات روحی و روانی رهایی پیدا می کند.

وقتی دلایل ناراحت شدن را نگاه می کنیم، می فهمیم این به یک حقی برمی گردد. شما احساس می کنید که حقی از شما ضایع شده است و نگاهتان از حقی که شما باید ادا کنید، منصرف شده است. در صورتی که بلافاصله باید در یک فضایی بررسی می کردید که شما چه حقی از او را ادا نکرده اید و به فکر فرو می رفتید، نتیجه اش این بود که جستجو می کردید که در کجاها خطا کرده اید و بعد رفتارتان با آن فرد مقابل را اصلاح می کردید.

سوال: همه چیز که اول به خود ما بر نمی گردد. مثلاً شما سوار تاکسی می شوید، در حالیکه راننده را برای اولین بار می بینید. بعد به گونه ای حق ما را ضایع می کند و ما ناراحت می شویم که چرا حق ما را ضایع کرده است. این ها را به چه صورت حل کنیم؟

- انسان ها وقتی اشتباه می کنند، در یک موقعیت هایی با اینکه این اشتباهات مساوی است اما رفتارهایشان متفاوت است. مثلاً فرزند من اشتباهی می کند و من نسبت به آن واکنشی دارم. فرزند همسایه اشتباهی می کند و واکنشم نسبت به اشتباه آن جور دیگری است. چرا یک اشتباه باید ۲ مدل واکنش داشته باشد؟

چرا نسبت‌ها می‌تواند در رفتارها و واکنش شما تفاوت بگذارد؟ بعد دیدیم که نه تنها این نیست بلکه گاهی وقتها حال خوب است و این حال خوب در جرم‌گیری دیگران تاثیر می‌گذارد! نقسطاس المستقیم را می‌گوییم. مثلا امروز حال خوب است و یک نفر حرفی به من می‌زند و من با خنده آن را می‌گذارم. فردای همان صحبت باز تکرار می‌شود و این بار به من بر می‌خورد و عصبانی می‌شوم! مگر این رفتار یکی نبود؟ اینجا مچ خودم را گرفتم!

حالات انسان در رفتارها و انعکاس‌های او نسبت به دیگران اثر دارد یعنی:

۱: من قسطاسم، حال من میزان است.

۲: نسبت‌ها هم فرق می‌کند، یعنی مثلا اگر تصادف کنم و بعد متوجه بشوم که او برادرم است، دیگر داد و بیداد نمی‌کنم و عصبانی نمی‌شوم اما اگر یک انسان معمولی بود واکنش بدی نشان می‌دهم. اگر تصادف کار بدی است، پس هردو باید یک مجازات را داشته باشند! نه اینکه یکی برادرم است و دیگری..

در روابط زوجیتی، زوج و زوجها پرونده‌هایشان برای یکدیگر خیلی باز است! حالا گاهی که روابط بین‌شان شکرآب می‌شود، این پرونده‌ها یکی یکی عملیاتی می‌شود، روی میز می‌آید و اجرایی می‌شود. بعضی وقت‌ها نیز اتفاقا روابط خوب است و این پرونده‌ها سرجایشان است و اتفاقا همان چیزها حسن نیز می‌شود. این می‌شود «قسطاس مستقیم». شما براساس ترازوی متغیری برنامه ریزی می‌کنید در حالیکه ترازو باید مستقیم و ثابت باشد.

کار زشت، زشت است تا ابد و کار خوب، خوب است تا ابد. نسبت من کار خوب را بد نمی‌کند و نسبت دیگری نیز کار بد را خوب نمی‌کند. هرچیزی یک نسبتی با خدا دارد. من بنا را اینگونه می‌گذارم و حالم، حال واحدی می‌شود و دیگر این مقدار متغیر نیستم. این مقدار حالات و روابط من، ارتباطاتم با دیگران را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد.

سوال: یعنی وقتی انسان حالش خوب است و با یک عامل ناراحت کننده‌ای مواجه می‌شود، این برای او تبدیل به مناجات می‌شود؟ مثل اینکه فرد سیگاری از کنار ما رد می‌شود و ما خیلی اذیت می‌شویم؟

بعنوان اینکه خداوند گفته است که امر به معروف و نهی از منکر کنید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید نه اینکه نسبت به ظلم‌های در جامعه انسانی بی تفاوت باشید، چون خدا گفته است. اما اگر کسی سیگار کشید و برادرم هم این کار را کرد، روابط دیگر دخیل نیست و بلاخره امر به معروف و نهی از منکر را باید انجام داد، چه برادرت باشد و چه غریبه.

اگر خواستید امر به معروف و نهی از منکر کنید فکر کنید کسی که سیگار می‌کشد پدر شماست، چگونه با او صحبت می‌کنی؟

مثلا بنده خدایی که بدحجاب است، او خواهرت است و کافر نیست! چگونه با او صحبت می‌کنی؟ آیا روابط خواهری را حفظ می‌کنی؟ او نیز هم میهنی شماست.

خیلی عجیب است، گاهی در مقام امر به معروف و نهی از منکر به گونه‌ای با طرف مقابل حرف می‌زنیم که گویی او ده پشت بیگانه است. آیا اگر خانواده خودت نیز این اشتباه را کرده بودند، اینگونه با آنها برخورد می‌کردی؟ حرف مان این است که روابط را ساقط نکنیم، مثلا اگر این بنده خدا «همسر» شد، روابط مسلمانی دارد.

از امام صادق (علیه السلام) در جلد ۳ اصول کافی روایاتی در مورد حق مسلمان بر مسلمان نقل شده است که روایات عجیبی هستند.

حضرت می‌فرمایند که من حق مسلمان بر مسلمان را به تو نمی‌گویم چون در تحمل تو نیست. اما در نهایت و پس از تقاضای یاران‌شان، ۷ حق را بازگو کرده اند: مثلا اگر خدمتکار داشتی، اول خدمتکار را باید به حق برسد و بعد حق تو را ادا کند. اگر او نیاز داشت قبل از آنکه بگوید، نیازش برطرف شود. هفت مورد را نام برده‌اند و بعد می‌گویند که من مختصر گفته‌ام و در همین حد بماند!

پس با توجه به مطلب بالا اگر کسی زوج یا زوجه می‌شود یعنی اینکه این هفت حقی که امام صادق (علیه السلام) برای مسلمان نام بردند ساقط می‌شود؟! یعنی بر زوجه و زوج واجب است قبل از آنکه نیازی را آن طرف مقابل بداند نه به لحاظ حق زوجیت بلکه به لحاظ حق مسلمانی، تشخیص دهد و قبل از اینکه طرف مقابل اظهار کند، دیگری نیازش را برطرف کند.

شما می‌گویید زوجه و یا زوج ما اینگونه نیست. باشد اما شما حق تلافی ندارید و باید حق خود را ادا کنید. نمی‌توانید بگویید که مقابله به مثل در حقوق (مگر در موارد خاص که در احکام شرعی و در قرآن بیان شده مانند قصاص و ..) است. شما نمی‌توانید بگویید چون پدرم حق مرا ادا نکرد، پس من حق فرزندی را ادا نمی‌کنم.

خیلی این بحث مهم است و ما نیز نوعا نسبت به آن غفلت داریم. راجع به آن فکر کنید. «و تعاونوا علی البر و التقوی»^۱ هرکسی هم که می‌تواند، دوستانش و خانواده‌اش را نسبت به این ادای حقوق یاری کند. چون در این زمینه

^۱سوره مبارکه مائده، آیه ۲

ما خیلی ضعف داریم و اغلب ریشه رفتاری‌هایمان حتی مسائل اقتصادی و رزق تنگی بخاطر همین است. اگر بگوییم من از زندگی‌ام خوشحال نیستم و لذت نمی‌برم، همین عامل آن است.

سوال: من فکرمی‌کنم نوعی خودخواهی هم باعث ضایع شدن حقوق می‌شود، برعکس آنچه که شما فرمودید. من چون خودم را دوست دارم، بعضی از مسائل از نزدیکانم را تحمل نمی‌کنم. مثلاً ممکن است من سروصدا را از بچه خودم تحمل نکنم اما از فرزند دوستم تحمل کنم. چون نباید بعضی کارها از بچه من اتفاق بیافتند.

- درست است. شما دارید به آیه شریفه «قوا انفسکم و اهلیکم نارا»^۲ عمل می‌کنید.

سوال: بحث نسبت‌ها جالب بود. در آموزش قدیمی‌ها اینطور بود که مردها یا بابا حساب می‌شدند یا عمو و یا دایی. هرچند اگر هفت پشت غریبه بودند، یکی از همین نسبت‌ها را به آن‌هامی‌دادیم. یا اگر خواهر بود، یا خاله بود یا خواهر بود و ... نسبتی که قوم حضرت شعیب (علیه السلام) به ایشان می‌دهند، بشر است. یعنی پیامبرشان را بشر می‌دانستند. این بشر بودن چه جایگاهی دارد؟ آیا نسبت منفی است؟

- یعنی این بنده خدا را از همه حقوق محروم کردند. فقط مانده بود حقوق تکوینی که آن هم او را می‌کشند و تمام می‌شود. بشر یعنی حیثیتی از انسان که او را از بقیه موجودات مثل حیوانات و چهارپایان جدا می‌کند.

سوال: اما در راستای همان حیوانات است و فقط رتبه‌اش بالاتر است. یعنی هویت انسانی یا خدایی یا خلیفه‌ای او لحاظ نمی‌شود؟

- نه فقط هویت احساسی‌اش است. یعنی حالت انعطاف و انعکاسش. اینکه یک‌جایی برایش زندگی سخت باشد هجرت می‌کند. این حالت ارتباط با ظاهر است. اقلیم برایش نامساعد باشد، مساعدش می‌کند. خصوصیتی که سعی می‌کند همه جا را طبق طبع خودش بیاراید، در سیستم تکوینی‌اش می‌آید. وقتی کسی مثلاً در خیابان خطایی کرد فکر کنید که این پدرتان، مادرتان، خواهرتان و ... است و از او بگذرید. مثلاً من در دانشگاه که می‌روم، بچه‌ها وضع حجاب‌شان خیلی افتضاح شده است. فکر می‌کنم دختر خودم است. اگر بنا باشد گاهی کاری انجام دهم و یا حرفی بزنم در نسبت پدر و دختری می‌گویم. این خیلی فرق دارد تا من بیایم بگویم اینها مفسد فی الارض هستند. مثل اینکه بگویم دخترم بی‌بند و بار است. هیچ وقت نمی‌گویم و سعی می‌کنم مراعات کنم و آن عیب را بپوشانم.

^۲ سوره مبارکه تحریم، آیه ۶

وقتی که اعضای یک جامعه احساس خانواده بودن به ایشان دست بدهد و حس دشمنی نباشد و «رحما بینهم» باشند، بر سر یکدیگر داد نمی‌زنند و یا خیلی کارهای دیگر را نمی‌کنند.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷)

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸۸)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۸۹)

یکی از رایج ترین گناهایی که در نوع بشر جاری است و خودش خبر ندارد و اسم گناهش را هم نمی‌داند، تکذیب است.

تکذیب رایج ترین گناهی است که بشر در طول حیاتش انجام می‌دهد. تکذیب یعنی اینکه حق را ندانستن و منطبق با آن نشدن و هر آنچه که نمی‌شناسد و یا در ساختار ادراک و یا سبک زندگی اش نیست را نفی کردن.

بعضی از سبک‌های زندگی را ما نفی می‌کنیم، نمی‌دانیم چرا. بعضی از برادر خواهری‌ها را نفی می‌کنیم. بعضی روابط را نفی و بعضی روابط را جایگزین می‌کنیم.

اگر انسان حق را نشناسد و نسبت به آن جاهل باشد پس از آن برائت دارد و خود را نزدیک نمی‌کند و چون خود را نزدیک نمی‌کند، یا کتمان می‌کند و یا از آن دوری می‌کند. مثلاً اگر کدورتی بین دو نفر باشد و این کدورت بر مدار حق نباشد و اساساً حق را تشخیص ندهد، بعد که می‌گوییم چرا کدورت است، می‌گوید حقش است! اتفاقاً در بسیاری از مواقع که حق تضييع می‌شود، کلمه حق آنجا می‌آید. حتی بیان هم می‌شود.

وقتی بعضی حرف‌هایی که از منظر قرآن اشتباه است اما ممکن است در عرف آن را اشتباه ندانند بیان می‌شود، منظورشان خلاف قرآن حرف زدن نیست بلکه منظورشان عرف حرف زدن است. اما ما که قرآن می‌خوانیم تکذیب معنایش دروغ گفتن نیست بلکه منطبق نبودن با حق است. آنچه با حق منطبق نباشد را تکذیب می‌گوییم.

حالا می‌گوییم پیامبر و یا کتاب آسمانی را تکذیب کرد. یعنی آن فرد او را منطبق با حق ندانست. حالا یک مرحله جلوتر می‌رود اینکه نه تنها خودش منطبق بر حق نیست بلکه او که منطبق بر حق است را منطبق با حق نمی‌داند.

تکذیب خیلی خطرناک است. خداوند سوره‌ای به نام سوره مرسلات نازل کرده که در آن تقریباً ۸ مرتبه گفته شده «ویل یومئذ للمکذبین». اینکه اسم سوره مرسلات را گذاشته شده یعنی سوره ملائکه. یعنی اگر کسی بتواند

خود را از تکذیب خارج کند به وسیله ملائکه ذکر را دریافت می‌کند و قلبش ملهم می‌شود. در واقع سوره
مرسلات می‌خواهد بگوید عامل اینکه رابطه انسان با وحی و با ملائکه قطع می‌شود چیزی به نام تکذیب است که
بسیار هم شایع است. یعنی اینکه مثلاً ما با ملائکه ارتباط نداریم و ملائکه در گوش ما نجوا نمی‌کنند، القای ذکر
نمی‌کنند، خدا را و معاد را یاد نمی‌کنند، ما مرتب به یاد آیه «رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع»^۳ نیستیم و .. به دلیل
تکذیب است. قرآن با کسی شوخی ندارد و طوری می‌گوید که کسی ناراحت نشود. خدا را شکر که قرآن یکسری
پرده‌هایی هم می‌گذارد که کسی که قرآن می‌خواند خیلی افسرده و ناراحت نشود.

بینید تکذیب یک موضوع جدی زندگی است. در رابطه با این است که حق را انسان بشناسد و خودش را هم
راستای با آن بکند. به این می‌گویند صدق و صداقت. صداقت به معنای راست گفتن نیست بلکه به معنای منطبق
بودن بر حق است. کذب به معنی دروغ گفتن نیست به معنی غیر منطبق بودن با حق است. حالا ممکن است رفتار
باشد، گفتار و یا صفت.

بخل کذب است. چون منطبق با رحمانیت خدا نیست. حرص دنیا کذب است. کسی که حرص دارد، حتماً بخشنده-
ها را تکذیب می‌کند. روایت و آیه نیز در این مورد داریم. یعنی انسان طبعی دارد که بخاطر اینکه خودش را از
فسادهای درونی‌اش بری کند، آن را تعمیم می‌دهد یا می‌گوید این فساد نیست. در کل دو سیستم دارد. پس اگر
کسی حق را نشناخت و خودش را منطبق با حق ندانست لاجرم با حق در می‌آویزد. بر اساس سوره مرسلات اولین
خصوصیت تکذیب، قطع الهام و القای ذکر ملائکه است. یعنی یاد خدا در این سیستم جاری نمی‌شود. خیلی بد
است که انسان در طول عمرش فقط یاد خدا در حد نمازهای یومیه‌اش باشد. البته اگر باشد! یعنی از ابتدا به ذکر در
نمازهای یومیه بسنده می‌کند و بعد از اینکه تکذیب زیاد شد حواس پرتی در نماز پیدا می‌کند و یاد خدا را هم در
نمازهایش از او می‌گیرد. اگر کسی در نمازهایش یاد خدا جاری نشود، خطرناک است.

سوال: نسبت آن با زوج کریم چه می‌شود؟

- همین نفی است. اصلاً ساختار تربیتی قرآن، نفی زوائد است تا خودش رویش پیدا کند. فطرت خودش بلد است
رویش پیدا کند. تو تکذیب نکن و منطبق بر حق باش، همین مقدار که منطبق بر حق بودی این رویش اتفاق می‌افتد.
لازم نیست برای رویش کاری غیر از نفی انجام بدی. این خیلی مهم است یعنی انسان کافی است یکسری کارها را
نکند. بخاطر همین در روایات هم آمده مهم‌ترین کاری که یک انسان می‌تواند انجام دهد و رع است. ورع یعنی

^۳ سوره مبارکه نور، آیه ۳۷

یکسری کارها را نکند. یاد خدا در قلب‌ها، نشانه است. اگر کسی اغلب روز خود را به یاد خدا نبود، اهل تکذیب است. بعد ببینید در چه مواقعی حق را ادا نمی‌کند. خدا نمی‌خواهد مچ بگیرد بلکه می‌خواهد انسان اصلاح شود و به همین دلیل هم به او عمر داده است. یعنی هر وقت حقی را شناختید، باید خدا را شکر کنید و همان‌جا آن را ادا کنید. بعد ذکر شروع به نازل شدن می‌کند. رابطه مستقیمی دارد.

ادای حقوق دیگران رابطه مستقیمی با ذکر خدا در قلب دارد. اگر کسی حقوق دیگران را از روی جهالت و یا عمدا ادا نکرده است، اولین محرومیت و آخرین محرومیتش، محروم شدن از ذکر خداست! در واقع اگر کسی در نماز حواسش پرت شد و یاد خدا نبود، اگر سهمش از بهتر زندگی کردن کم بود، طبق آیات و روایات دلیلش بخاطر ادا نکردن حقوق دیگران است.

همه گناهمانی را که در داستان این انبیاء ذکر شد آثارش «فکذبوا» بود. اگر اسراف می‌کردند و یا کم فروشی می‌کردند به آنها می‌گفت «فکذبوا». ان‌شاءالله که با خدا قرار بگذاریم بگوییم خدایا از تو نشان دادن و از ما عمل کرد. چه معامله خوبی است.. به ما نشان بده کجا حق‌ها را نمی‌شناسیم و ادا نمی‌کنیم. به خودت قسم هر جایی که به من نشان دادی و من فهمیدم، آن را ادا خواهم کرد.

نشانه‌اش چیست؟ شما مثلاً ۱۰ دقیقه به یاد خدا بودی، اگر شد ۱۵ دقیقه و بیشتر و بیشتر شد یعنی پیشرفت. اما مثلاً بگویید دوره جوانی چطور بودید؟ بگویند ذکر و دعا خیلی خوب بود. به جلسه دعا می‌رفتم و چقدر برایم طراوت داشت اما الان هرچقدر دعای کمیل می‌خوانم مثل اینکه اصلاً برایم معنایی ندارد. این یعنی خدا این عمر را داد تا شما پسرفت داشته باشید؟ این‌ها خیلی خطرناک است.

اگر کسی دید ۱۰ دقیقه در روز یاد خدا می‌کند آن هم با این کیفیت اشکالی ندارد. اما حق را بشناسد و آن را به ۱۵ دقیقه برساند. خوش به حال ما که نساب‌هایمان از ۵ دقیقه و ۱۰ دقیقه شروع می‌شود حداقل جای پیشرفت زیاد داریم اما کسی که نگاه می‌کند مثلاً ۱۵ ساعت یاد خداست، نیم ساعت بخواهد بیشتر کند، خیلی برایش کار سختی است. اما اگر کسی ۱۰ دقیقه را به نیم ساعت برساند کار خیلی راحتی است.

حقوق مختلف مثلاً تقدم حق زوجه مقدم بر حق مادر و.. همه و همه در رساله و شرع ذکر شده است.

اگر خدا حق را به کسی نشان دهد و او بدون در نظر گرفتن آن به ناحق رفتار کند، چوبش خیلی سخت است. یعنی دچار حبط عمل می‌شود. بخاطر همین خدا ترجیح می‌دهد که خیلی چیزها را نشان ندهد. از لطف اوست که خیلی چیزها را نمی‌فهمیم.

بعضی چیزها بد در ذهن ما جا افتاده است. اینکه من گفتم خدایا به خودت قسم که از تو نشان دادن و از من عمل کردن، بعضی‌ها نمی‌توانند بگویند. می‌گویند ما نمی‌توانیم چون ممکن است از پس آن برناییم.

ما باید فرهنگ‌مان، فرهنگ قرآنی بشود. از این فرهنگ‌های رایجی که خودمان بصورت مصنوعی درست کردیم، خودمان را خوار می‌کنیم، از کرامت می‌اندازیم و بعد گناه می‌کنیم. نه این چیز خوبی نیست. من بنده خدا هستم و بنده غیرخدا هم نیستم. اگر کسی نتواند این حرف را بزند و بگوید من بنده شیطانم، کفر گفته است. چرا شما این حرف را می‌زنید؟! من بنده خدا هستم و با افتخار بنده خدا هم می‌مانم.

وقتی کسی خودش را بنده خدا دانست، خودش را ارزان نمی‌فروشد. اما وقتی بنده شیطان شدی، طبیعتاً هرچه شیطان گفت گوش خواهی داد. این‌ها را آیه ۶۰ سوره یس گفته است.

بصورت قرآنی می‌گویم که خدا اراده‌ای در من قرار داده است از جنس خودش. در ذهنمان کمی اخلاق و عرفان و ... این‌ها است. وقتی می‌رسیم به پای عمل یاد حرف فلان عالم می‌افتیم که گفته مثلاً ما سر تا پا گناهیم و هیچ وقت هم نمی‌توانیم از گناه خارج شویم. او در جای خودش درست می‌گوید اما قرآن گفت و گویش این است که: قرآن از بشر انتظار خلیفه الهی دارد و یک قدم هم از این پایین تر نمی‌آید و اگر کسی از این نگاه پایین آمد، کافر است. البته به رویش نمی‌آورد و مچش را نمی‌گیرد.

خیلی از آیات عذاب را می‌خوانم اما به روی خودم نمی‌آورم چون چهره قرآن نباید چهره خشن و غیرمهربانی باشد. ساختارش جوری است که القا می‌کند که تو باید اینگونه فکر کنی. چرا ما القا نمی‌کنیم؟ برای اینکه غیر قرآن انجام می‌دهیم. یعنی در نظام فکری‌مان حاضر شدیم حرف همه علما و همه افراد را بشنویم اما حرف خدا را نشنویم آن هم به بهانه‌های واهی تفسیر به رای، گمراه شدن و «و نزل من القرآن ما هو شفاء»^۴ درست است که شفا رحمت است، «ولا یزید الظالمین الا خساراً»^۵. پس تو ظالم نباش تا برایت رحمت بیاید.

^۴ سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۲

^۵ همان

مثلا می بینید که ظالمین قرآن‌ها را به زمین می‌زنند. مگر قرآن برای کسی ست که زمین بزند؟! هدایت برای تمام عالم است. کتاب و نسخ همه انبیاست. اسرار مگوی با همه انبیاست.

ما باید در حوزه اخلاق، در حوزه عرفان، در حوزه اعتقادات، در باورمندی به توحید و معاد، نظام فکری مان با قرآن منطبق شود نه با آرا و نظرات علمای اخلاق. نه اینکه بگوییم نباید اینها را گوش داد اما قرآن را وقتی خواندید اینها جایی دست انسان را بگیرد. نمی‌گوییم آنها را حذف کنید اما اولویت آن را بعد از قرآن قرار بدهید. بعضی‌ها می‌گویند نه ما اول به سراغ اینها می‌رویم بعد به سراغ قرآن!

قبل از ورود قرآن حتی روایت هم محلّ فرد است. متن قرآن جایگاه روایت را تعیین می‌کند و گرنه شما چه می‌دانید که این روایت به کار شما می‌آید یا نه. اصلا چگونه می‌توانید روایت را تحلیل کنید. آنهایی که متن روایت را بر متن قرآن ترجیح می‌دهد، در خسارت سنگینی قرار دارند. بعدها یک مسیر بسیار طولانی را باید برگردند. قرآن باید در زندگی اصل شود. طبق این سیستم یعنی خدا وقتی گفت تکذیب، ببینید منظور چیست و چه کسی است.

سوال: یاد خدا را چگونه می‌توان در کارهای روزمره نیز داشت؟ مثلا وقتی کار علمی می‌کنیم و یا کتابی می‌خوانیم اما عملا یادی در آن نیست.

- ببینید من یکبار خودم درگیر این موضوع شدم. گفتم می‌خواهم دائم الذکر بشوم. بعد شروع کردم به تمرین کردن. دیدم نه اصلا نمی‌شود و سال‌ها با خودم کلنجار رفتم. یکدفعه به خودم گفتم باید کاری کنم که دائم الذکر بشوم، پس سعی کردم.

به روایاتی از امام صادق (علیه السلام) برخوردم که البته در کتاب توجه نفس مدرسه قرآنی نیز آمده است و جالب است که قلب را به کلمه‌ای تشبیه می‌کند که ۴ حالت دارد: یا مرفوع است یا مجرور است یا مفتوح است یا ساکن. همه فعل و انفعالات ذکر را روی قلب با مثل توضیح می‌دهند که خیلی جالب است. با توجه به مطالعاتم، به نتیجه‌ای رسیدم که البته بسیار طول کشید. اینکه انسان هر وقت که کار خدایی می‌کند و براساس احکام الهی کاری را می‌کند یعنی ذکر خدا می‌کند. یعنی اگر کسی مثلا برای اینکه خدا به او گفته آشپزی کن، آشپزی کند یعنی در طول آشپزی اش یاد خدا می‌کند. اگر بتواند منویاتش را، (که کلاهک اولیه است)، ببیند هر عمل طولی دارد و سری. طول عمل آن فرایندی است که عمل انجام می‌شود. مثلا هر چند ساعت که کتابی می‌خوانم بخوانم اگر سرش را که کلاهک اولیه اش است، نیت خدایی کنم، کل عمل خدایی می‌شود. این طبق روایات است. بعد دیدم که توانستم

کمی برائت پیدا کنم و از آن حالت غفلت قبلی خودم را تحقیر می‌کردم. انسان نباید به خودش اهانت کند. انسان باید خودش را عزیز کند و نه اینکه از خود متشکر باشد. باید خودش را بعنوان بنده خدا بداند.

دیدم که اگر این کار را انجام دهم مثلاً برای خدا می‌خواهم پس تما آن ذکر خداست. اما سعی کردم نیتم را عمیق کنم یعنی از آن به بعد کاری کنم که این خوابی که چند ساعت است، در یک فضای با ذکر بیشتری اتفاق بیافتد. ابتدا از خواب نیز شروع کردم چون در ۲۴ ساعت بیشترین وقتی که انسان نمی‌داند که چه می‌شود خواب است! اگر انسان‌ها حتی برنامه‌ریزی‌های معمولی را هم از خواب‌شان شروع کنند به موفقیت نزدیک می‌شوند. خواب خوب داشته باشند، خواب با آرامش داشته باشند. اغلب انسان‌ها از خواب‌شان است که پریشانند. همین خوب نخوابیدن منشاء ناهنجارهای بیرونی می‌شود. روایات و سوره‌های زیادی در این حوزه داریم و برای هرکسی چاره‌ای اندیشیده‌اند. ساختار خواب که تنظیم باشد، صبح با یک نشاط خاصی بلند می‌شود. خواب خیلی هم خوب است. یعنی برای یک مومن باید کارتابل روزانه‌اش باشد. یعنی باید بداند امروز چه کارهایی برای خدا باید انجام دهد. خواب برای مومن باید تبدیل شود به محل ذکر. اینطور که تمام حوادث روزانه را با جهت‌گیری الهی انجام دهد. یعنی در خواب به او می‌گویند که یک نفر می‌آید و مواظب باش حرف غیبت می‌خواهد بگوید، پس راحت را کج کن که حرفی نزنند. خواب را می‌شود به نظامی این‌چنینی تبدیل کرد. این اتفاق با ذکر قبل از خواب می‌شود.

اگر انسان همه چیزها را مانند تلویزیون و تلگرام و را کنار بگذارد و کمی زودتر آماده خواب شود، این خواب که تنظیم می‌شود وقتی صبح بیدار می‌شود، با یک نیروی اولیه‌ای بیدار شده است حتی اگر اهل نماز شب هم نباشد، می‌شود. مثل اینکه کسی بیدارش می‌کند. اگر کسی ذکر را در خوابش القا کند حتی اگر بین الطلوعین هم به خواب برود، خواب با ذکر بوده است. برنامه‌ها با یک نظم مشخصی براساس حکم خدا شروع به انجام شدن می‌کند. به طور طبیعی ذکر خدا به وسیله حکم خدا جاری می‌شود. ذکر خالص خدا برای نوع انسان‌ها غیرممکن است. ذکر خالص برای پیامبر و اولیاست و برای کسانی که به پیامبر و اولیاء ارتباط پیدا می‌کنند. یعنی می‌گویند این کارها را بکنید تا به پیامبر و اولیاء وصل شوید. وصل شدن ما از طریق احکام به امام، ذکر خالص را نصیب ما می‌کند. ذکر خالص خدا بدون رسول و امام غیر ممکن است.

روایاتی در کتاب توجه نفس راجع به ذکر آمده است، که البته تمام کتاب توجه به نفس بر اساس آن روایت است. از آن روایت‌هایی است که در مجالس معمولی اصلاً نباید خواند و دنبالش رفت. اگر کسی خواست بفهمد ذکر خالص خدا یعنی چه، فقط در این حد که افقش معلوم شود و از این معبر دنیایی انسان عدول کند، آن روایت را

بخواند. یک معنایی از ذکر برایتان درست می‌کند که واقعا عجیب است. در تحیر می‌ماند که آیا انسان واقعا می‌تواند به اینچنین ذکری دست پیدا کند و واقعا برانگیخته می‌شود. همین که برانگیخته شد و آن حالت در او فعال شد، دیگر خودش را به گناه نمی‌فروشد. علت اینکه انسان‌ها گناه می‌کنند این است که مقاصد الهی برایشان پایین است یا علتش این است که آنقدر بالا است که نمی‌توانند به آن دست پیدا کنند. قرآن آمده این را برایشان معقول کرده به این صورت که هر انسانی در هر درجه‌ای که هست می‌تواند با تبعیت از امام و رسول، ذاکر باشد.

سوال: ذکر خاصی برای نزدیک شدن به خدا و به یاد او بودن، هست که آن را بگوییم؟

- ذکر خاص هم می‌توانید بگویید اما لازم نیست. تبعیت از احکام خودش بالاترین ذکر است. بالاترین ذکر برای نوع انسان توجه به احکام الهی و حقوق فی‌مابین خودمان است. خیلی نکته مهمی است اینکه اداکردن حقوق، بالاترین ذکر برای انسان است.

سوال: در جایی انسان‌ها مکذّب می‌شوند که حق‌شان با رسول مطابقت ندارد. یعنی انسان مکذّب حقی می‌شناسد؟

- نه الزاما حق را نمی‌شناسد اما باطل را می‌شناسد.

سوال: یعنی اگر انسان خالی‌الذهن با حق روبرو شود، زودتر به حق می‌رسد؟

- بله سریع‌تر می‌رسد.

آیات آخر سوره شعرا در حکم جمع بندی حرف‌هاست. آیات انتهایی خوانده می‌شود و شما فقط ترجمه را ببینید و توجه کنید که چقدر با حرف‌هایی که گفتم هم‌خوانی دارد.

این آیات خیلی عجیب است. در تمام قرآن اگر کسی بخواهد نظام الهام الهی به قلب انسان را بگوید در همین آیات است.

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲)

از آیه ۱۰ تا به اینجا شد بین پرانتزی شد.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳)

چه شد که قرآن به قلب پیامبر نازل شد؟

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴)

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵)

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶)

قرآن ساخته و پرداخته پیامبر نبود. چرا نبود؟ چون این از زبر اولین نبود. آن چیزی که در زبر اولین باشد، نمی تواند ساخته و پرداخته پیامبر باشد. ترجمه نبوی نبود. وحی الهی بود و واسطه هم داشت، روح الامین.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷)

می شود علمای بنی اسرائیل را آورد و از آنها پرسید که این حقایق در کتاب های قبلی تان نبود؟ و آنها تصدیق کنند که بوده است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸)

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)

فقط کسی می تواند به قرآن ایمان نیاورد که اعجمی باشد یعنی زبانش عربی نباشد. یعنی زبانش فطری نباشد. زبان غیر فطری است که از این قرآن دوری می کند. اگر از زبان فطری برگشته یعنی دیگر این قرآن برایش معنی ندارد. اما اگر همین مقدار زبان فطری باشد، قرآن را می فهمد.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰)

اگر کسی قرآن در قلبش ورود نکرد، حتما مجرم است.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱)

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲)

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳)

بالاخره همه می فهمند که این حق است. حتی آنهایی که مجرم اند. چرا که در نهایت می گویند کمی به ما فرصت بدهید. آنقدر فرصت است که همه به فطرتشان بر می گردند و همه از جرم شان پشیمان می شوند.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴)

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵)

این آیات خیلی دردناک است. می گوید: «أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ» (آیا می خواهی مارا عذاب کنی؟) و جواب می دهد:
أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (ما عمر را بخاطر همین دادیم که شما چیزی برای خود جمع کنید!).

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶)

مَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ (۲۰۷)

هر چیزی که آنها از تمتعات دنیا داشتند، اصلا نیازشان را برطرف نکرد و هیچ کاری را از پیش نبرد.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (۲۰۸)

ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹)

ما ظالم نیستیم. اینکه انسان ناگهان در ذهنش می افتد که خدایا چرا به بندگانت ظلم می کنی؟ اینهایی که می گویند یعنی در ذهن طرف مقابل توهم این ظلم شکل می گیرد. اینکه مثلا چرا او را عذاب می کنی.. کمی به او فرصت بده.

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰)

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱)

خیالتان راحت باشد که در قرآن هیچ شیطانی دخالت ندارد و شیاطین محل نزول وحی نیستند. لذا اگر غربی ها هم بخواهند از قرآن چیزی در بیاورند، نمی توانند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ (۲۱۲)

نه شیطان و نه هیچ کسی که طهارت نداشته باشد، از قرآن چیزی نمی تواند بدست آورد. چون اگر می توانستند در این ۲۰۰ سال حتما کارهایی می کردند.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴)

این آیه ما را یاد امیرالمومنین (علیه السلام) و اولین دعوت های پیامبر می اندازد. اولین پرچم هایی بوده است که به اهتزاز در آمده است.

وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵)

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷)

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸)

وَتَقْلُبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹)

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰)

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱)

آن طرف وحی و این طرف شیطان. آیا شما را آگاه کنم که شیطان‌ها به سراغ چه کسانی می‌آیند؟

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲)

شیطان می‌آید و نازل می‌شود بر کسی که افّاك اثم است.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳)

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴)

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵)

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶)

قلبی که افّاك اثم است، محل نزول وحی که نیست، بلکه محل نزول شیاطین است. شیاطین می‌آیند و به او دیکته می‌کنند که چه بکنند و چه نکنند. انسان از بعضی افراد تعجب می‌کند که او چقدر باهوش است. نه اتفاقاً او باهوش نیست، اشتباه نکنید بلکه او خوب افّاك اثمی است! یعنی از یک نظام بالاتری خط می‌گیرد پیروی می‌کند. افّاك یعنی کسی که از حق روی برگرداند. البته یکی از معنای این است. اثم یعنی کسی که کار خیری را ببیند و سستی کند به نحوی که حقی از بین برود. پس افّاك یعنی صرف نظر کند از حق و یا اصلاً حق را نشناسد. اثم یعنی تاخیر در خیر موجب تزییع حق می‌شود. مثلاً در اداره یک نفر با کسی مشکلی پیدا کرده و ما هم کوتاهی کردیم و

از او دفاع نکردیم، بعد هم او را از اداره بیرون کردند. چرا؟ چون ما برای دفاع دیر اقدام کردیم. دیر اقدام کردن -
هایی که حقوق را تضییع می کند، اثم می گویند. افاک اثم تبدیل به صفت می شود.

«والشعراء» یعنی آنهایی که می بافند. منظور کسانی که شعر می گویند نیست. یعنی برای خودشان حق و آیین نامه
درست می کنند. یعنی کسانی که در مقابل حق، یک وزن دیگری برایش تعریف می کنند.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴)

در آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) «غاوون» را در مقابل قلب سلیم مطرح کرد. در اینجا فقط نشانه غاوون را می -
گویند و آن نشانه این است که انسان چیزی را ادعا کند و برخلاف آن ادعای حق، کار دیگری را انجام دهد.

سوال: در آیه ۲۲۵ و ۲۲۶ منظور شعراء چیست؟

- بله، زیرا می گویند «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» به طور طبیعی مانند یک منظمه عمل می کند.

انشاءالله که خداوند به میمنت ماه شعبان به ما توفیق بدهد که حقوق یکدیگر را بشناسیم و در صدد ادا شدنش باشیم
و به واسطه این ادا شدن حق، ذکر خدا را در قلب خودمان جاری کنیم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات